

فعالیت سیاسی شیعیان اثناعشری در ایران

(از ورود مسلمانان تا تشکیل حکومت صفویه)

دکتر پروین ترکمنی آذر^۱

چکیده

اولین نمود فعالیت‌های سیاسی - مذهبی ایرانیان متشیع، شرکت آنان در مبارزاتی با شعار «الرضا من آل محمد ﷺ» بود که از سوی گروهی از عرب‌های مهاجر ناراضی مطرح شد. در دوران تسلط استبداد فکری و سیاسی امویان و عباسیان بر جامعه اسلامی، و نیز تسلط ترکان غزنوی و سلجوقی بر ایران، شیعیان به حکم مذهبی «تقیه» گردن نهادند و در خفا به فعالیت‌های فرهنگی روی آوردند. این فعالیت‌ها در اواخر دوره ملکشاه سلجوقی گسترش چشمگیری یافت.

با تسلط مغولان بر ایران و بغداد، برتری سیاسی اهل تسنن از بین رفت و حتی برای مدتی کوتاه مذهب تشیع در ایران رسمیت یافت. تاریخ مذهبی ایران در دوره تیموریان در مسیر آشتی دو مذهب تسنن و تشیع، با تمایلی به جهت تشیع پیش رفت.

با رسمیت بخشیدن به مذهب تشیع از زمان شاه اسماعیل صفوی، تلاش بی‌وقفه و سرسختانه شیعیان در شکل و قالب‌های گوناگون، پس از نه قرن به ثمر نشست.

کلیدواژه‌ها: تاریخ تشیع، تاریخ شیعه اثناعشری، امویان، عباسیان، آل‌بویه، غزنویان، سلجوقیان، ایلخانان، تیموریان، خاندان صفوی.

مقدمه

هدف از پژوهش حاضر، یافتن عوامل پیشرفت معنوی و فیزیکی شیعیان اثناعشری در ایران و نشان دادن فعالیت‌های آنان در ابعاد گوناگون فرهنگی و سیاسی و چگونگی عبور از فراز و نشیب‌های سیاسی و دستیابی به رسمیت یافتن مذهب تشیع اثناعشری در ایران است.

امروزه در پژوهش‌های تاریخی، سعی بر محدود کردن زمان، مکان و قلمرو موضوع است تا بتوان مطلب مورد نظر را در ابعاد گوناگون تحلیل و بررسی نمود، اما به دلیل آنکه طرح و رشد یک تفکر مذهبی و ظهور نمودهای سیاسی آن، نیاز به زمان کافی برای رشد و باروری دارد و مذهب تشیع نیز در زمانی به درازای نُه قرن توانست به باروری و ثمردهی سیاسی برسد، این پژوهش در محدوده زمانی نسبتاً طولانی و در قلمرو جغرافیایی وسیعی صورت گرفته است.

در خصوص قلمرو جغرافیایی تحقیق، اشاره به این نکته ضروری است که شیعیان، پیش از دوره صفویه، مراکز مقاومت پراکنده‌ای داشتند. از این رو، تعیین محل جغرافیایی دقیق آن مشکل است. در این پژوهش، تلاش شده است مراکز مقاومت و فعالیت شیعیان اثناعشری در محدوده قلمروی که «ایران» نامیده می‌شود، بررسی گردد.

پیش از ورود به موضوع اصلی، اشاره‌ای مختصر به مفهوم واژه «شیعه» و «شیعیان» ضروری است.

«شیعه»، به معنای اتباع، انصار، پیروان، مطاوعت و پیروی است و هر گروهی که در امری جمع آیند و از فردی پیروی کنند، شیعه نامیده می‌شوند. (الحسینی الواسطی، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۱، ص ۲۵۷؛ امین، ۱۴۰۳ ق، ج ۱، ص ۱۸) شیعه در قرآن به معنای گروه، جماعت، فرقه (فولادوند، بی‌تا، انعام، ۶۸؛ حجر، ۱۰؛ مریم، ۶۹؛ قصص، ۴؛ روم، ۳۲) و پیرو (همان، قصص، ۱۵؛ صافات، ۸۳) آمده است و «شیع» (طبرسی، ۱۳۵۸ ش، ج ۱۹، ص

۱۲۸) جمع شیعه به معنای فرقه‌هایی است که در عقیده، تابع فردی از گروه خود یا فرد دیگری هستند. طبرسی می‌نویسد: «شیعه به گروهی می‌گویند که از رهبری پیروی کنند، ولی در عرف مردم، شیعه عبارت است از کسانی که از علی علیه السلام پیروی کرده و به طرفداری از آن حضرت، با دشمنان او مبارزه کرده و پس از او، از فرزندان او که جانشین آن حضرت بوده‌اند، پیروی کرده‌اند.» (ممان، ج ۲۱، ص ۱۱)

شیعیان اثناعشری به شیعیانی اطلاق می‌شود که به امامت و جانشینی بلافصل امام علی علیه السلام، بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سپس فرزندان ایشان از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام: حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، علی بن حسین علیه السلام، محمد بن علی علیه السلام، جعفر بن محمد علیه السلام، موسی بن جعفر علیه السلام، علی بن موسی علیه السلام، محمد بن علی علیه السلام، علی بن محمد علیه السلام، حسن بن علی علیه السلام، و محمد بن حسن علیه السلام قایل هستند.

امامت، یکی از ارکان اصلی اندیشه شیعیان اثناعشری در بعد سیاسی - مذهبی است. امام در قرآن به معنای رهبر، مقتدا، پیشوا و لوح محفوظ (از اسامی کتاب خدا) آمده است. (بقره، ۱۲۴؛ اسراء، ۷۱؛ فرقان، ۷۴؛ یس، ۱۲؛ احقاف، ۱۲؛ طباطبایی، ۱۳۶۳ ش، ج ۱۷، ص ۱۰۳)

علل گرایش ایرانیان به تشیع

مورخان و محققان دلایل گوناگونی در علل گرایش ایرانیان به تشیع ذکر کرده‌اند، اما چون این پژوهش از جنبه اجتماعی و سیاسی به موضوع می‌نگرد، علل زیر را در گرایش ایرانیان به تشیع مطرح می‌نماید:

۱. نارضایتی از خلافت امویان و عباسیان

ایرانیان که از تبعیض و اختلافات طبقاتی دوره ساسانیان به ستوه آمده و زخم‌های روحی بسیاری را متحمل شده بودند، با ورود مسلمانان به ایران و

اعلام شعار مساوات و برابری و عدالت از جانب آنان، روزنه‌ای برای رهایی از وضع اجتماعی نابسامان خود یافتند و با روی باز اسلام را پذیرا شدند. اما عملکرد عمّال بنی‌امیه در ایران، شعار مساوات را به تبعیض‌های نژادی و قومی و تحقیر عجم تبدیل کرد و همین امر، موجبات نارضایتی ایرانیان از امویان را فراهم آورد. ایرانیان برای ابراز نارضایتی، در واکنش به عمّال اموی، به مبارزات ضد اموی پیوستند. این مبارزات که اغلب با شعار «الرضا من آل محمد ﷺ» مطرح می‌شد، موجب گردید مردم مسلمان ناراضی خراسان، مشتاقانه به حمایت از آنان پردازند. آنان به امید حکومت فردی مطلوب از خاندان پیامبر ﷺ که بتواند به شعایر اسلامی جامه عمل بپوشاند، در قیام‌های یحیی بن زید و عبدالله بن معاویه و در سطح گسترده‌تری در قیام ابومسلم شرکت کردند.

خلافت عباسی با شعار انتقال خلافت از بنی‌امیه به خاندان پیامبر ﷺ روزنه‌های امید را بار دیگر بر روی ایرانیان گشود، ولی سیاست حساب‌شده آنان با اقدام به نابودی علویان، مسلمانان آگاه را ناراضی کرد. آنان که از قیام ابومسلم، به علت تعلق خاندان عباس به پیامبر ﷺ حمایت کرده بودند، در این زمان آگاهانه‌تر حلقه خاندان پیامبر ﷺ را محدود به فرزندان علی علیه السلام در اتصال به حضرت زهرا علیها السلام نمودند.

۲. مهاجرت قبایل عرب به ایران

مهاجرت عرب‌ها به ایران از زمان عثمان، خلیفه سوم، صورت گرفت. مهاجرت این افراد، ظاهراً با هدف فتح مناطق دور دست خلافت و حفظ فتوحات بود، اما در بررسی اقوام و خانواده‌های مهاجرت داده شده، به ناراضیان از خلافت برمی‌خوریم. این روند مهاجرت در دوره امویان نیز ادامه یافت. در این میان، افراد و قبایلی که به علت اعتقادات و گرایش‌های شیعی در معرض اتهام بودند،

نیز در صدد یافتن محلی مناسب برای زندگی یا قیام، به شرق و شمال ایران روی آوردند. از جمله قبایلی که در دوره امویان به ایران مهاجرت کردند، مهاجرت قبیله آل سائب به قم بود. قبایل یمنی و ربیعه نیز که گرایش‌های شیعی داشتند به ایران آمدند و در این سرزمین اقامت گزیدند.

بدین سان، مهاجرت مسلمانان شیعه به ایران و اقامت آنان بین ایرانیان، عاملی بود تا جریان تشیع‌گرایی در این سرزمین گسترش یابد.

دوران تقیّه و حرکت‌های فرهنگی شیعیان

دوره امویان (۴۱-۱۳۲ هـ)

خلفای بنی‌امیه، عموماً طالب اقتدار دنیوی بودند و استحقاقی برای داشتن اقتدار معنوی در خود نمی‌دیدند. بنابراین، از همان ابتدا سعی داشتند مخالفان، بخصوص اهل بیت پیامبر ﷺ را که مدعی امامت و ولایت جامعه اسلامی بودند، با توسل به حيله و تزوير و در خفا به شهادت برسانند یا به زور شمشیر مقهور سازند.

در زمان یزید، شیعیان در اختلفای بیشتری به سر بردند. آنان محل‌های مخصوصی برای ملاقات و آگاهی از اوضاع داشتند. منزل ماریه، دختر سعد از قبیله عبدالقیس در بصره، از جمله محل‌های دیدار شیعیان بود. (طبری، بی‌نا، ج ۵، ص ۳۲)

انتخاب یزید به خلافت از جانب معاویه، با وجود تأکید و تعهد به امام حسن علیه السلام، عهدشکنی مزورانه و آشکاری بود که قیام علیه ظلم و فساد حکومت بنی‌امیه را ضروری می‌نمود و مسلماً امام حسین علیه السلام، پیشوای شیعیان، پرچمدار قیام بود. شهادت امام حسین علیه السلام، حتی بر جانشین یزید، معاویه بن یزید، گران آمد. او در اعتراض به خلافت ناجق بنی‌امیه، سخن از حق اهل بیت پیامبر صلوات الله علیهم به

میان آورد و خود را از خلافت خلع کرد. (خوافی، ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ ش، ج ۱، ص ۱۶۱)
 خلافت بنی‌امیه پس از وقفه‌ای کوتاه، به شاخه دیگر امویان، یعنی مروانیان منتقل شد. مروان بن حکم، روش معاویه را در سب علی علیه السلام ادامه داد. در زمان او توابین به خون‌خواهی امام حسین علیه السلام قیام کردند که مروان دستور کشتار آنان را صادر کرد. (ابن خلدون، ۱۳۶۴ ش، ج ۲، ص ۴۲)

فعالیت و حرکت سیاسی و نظامی ایرانیان شیعه علیه بنی‌امیه و خون‌خواهی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای اولین بار در گروه سپاهیان مختار ظاهر گشت. در سپاه او، تعداد زیادی از موالی ایرانی حضور داشتند و به همین علت، بیشتر افراد مختار فارسی صحبت می‌کردند. (دینوری، ۱۳۶۴ ش، ص ۳۴۴)

خلافت عبدالملک بن مروان و ولید بن عبدالملک، با حکومت ستمگرانه حجاج بر عراق و بالطبع بر خراسان و سیستان، که ضمیمه حکومت عراق بود، همراه شد. حجاج از هیچ عمل ستمگرانه‌ای علیه آل علی علیه السلام کوتاهی نکرد. او بسیاری از بزرگان شیعه را به قتل رساند؛ از جمله: عطیه بن سعد کوفی، محمد بن سائب بن مالک، و سعید بن جبیر.

عمر بن عبدالعزیز، خلیفه بعدی، دست پرورده عبیدالله بن عتبه، از طرفداران شیعه، بود. (میرخواند، ۱۳۳۹ ش، ج ۳، ص ۳۱۶) او در مدینه، همزمان با امام سجاده علیه السلام می‌زیست. عمر بن عبدالعزیز گام‌هایی در جهت احقاق حق اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برداشت. (امین، ۱۴۰۳ ق، ج ۲، ص ۵۹۰-۵۹۴) دوره گذر از عمر بن عبدالعزیز با شورش‌هایی از سوی مخالفان بنی‌امیه، بخصوص شیعیان، همراه بود. قیام زید بن علی علیه السلام در کوفه از جمله آن‌هاست.

هر چند زید به قتل رسید، اما پسرش یحیی به توصیه طرفدارانش (طبری: بی تا، ج ۷، ص ۱۸۸) به سوی ایران حرکت کرد. عبدالله بن معاویه نیز وقتی قیام کرد برای گردآوری سپاه به جانب فارس رهسپار شد. (اسفهان‌ی، ۱۳۴۹ ش، ص ۱۶۷)

شیعه در دوره بنی‌امیه روزگار سختی داشت، اما ظلم و ستم حکام اموی، شیعیان را در اعتقادات خود راسخ‌تر می‌کرد. بخصوص پس از شهادت امام حسین علیه السلام تشیع رشد بیشتری یافت و به عراق، یمن و ایران کشیده شد.

دوره عباسیان (۱۳۲-۲۰۳ هـ)

در دوران ضعف بنی‌امیه، داعیان بنی‌عباس در بلاد شرقی ایران به نام «الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله» تبلیغ خود را آغاز کردند. در این دوره مردم ایران آمادگی داشتند تا به هر جریانی که به مبارزه علیه امویان دعوت می‌کرد، بپیوندند.

محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، پیشوای بنی‌عباس تأکید بر آن داشت که برای شخص خاصی دعوت نشود و در میان قبایل یمنی و ربیعه که گرایش‌های شیعی داشتند، تبلیغ نمایند و از غالب نیشابوری که از دستداران بنی‌فاطمه علیها السلام بود، دوری کنند. (المطلبی الذوری، ۱۹۷۱ م، ص ۲۰۴)

عباسیان پس از رسیدن به قدرت، هر کس و حرکتی را که منتسب به خاندان علی علیه السلام بود از بین برده و سرکوب نمودند. سفاح، نخستین خلیفه عباسی، بر این امر اصرار داشت. ابومسلم نیز برای تحکیم حکومت عباسیان در ایران به قلع و قمع مخالفان احتمالی آنان پرداخت. کشتار و دستگیری سادات حسنی و سرکوب قیام محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن، ملقب به نفس زکیه، در زمان منصور، خلیفه دوم عباسی، نیز با همین هدف صورت گرفت. (مسعودی، ۱۳۶۰ ش، ج ۲، ص ۳۰۳) با وجود این، تعدادی از شیعیان با درپیش گرفتن تقیه وارد حکومت عباسیان شدند. از جمله آنان، عمر بن حفص صفری، حاکم سند؛ عبدالله نجاشی، والی اهواز؛ کاتب منصور (خلیفه عباسی) و خالد برمکی بودند.

مهدی، جانشین منصور، در ادامه سیاست سادات کشی و کنار زدن خاندان علی علیه السلام، از روشی متفاوت استفاده کرد؛ از سویی خود را به شیعیان متمایل نشان داد و از سوی دیگر، در تدبیر از میان برداشتن علویان بود.

در دوران کوتاه خلافت هادی، تعدادی از سادات حسنی از زندان‌های رهایی یافتند. شیعیان با حسین بن علی، صاحب فخر، بیعت نمودند، اما سرکوب شدند. هارون الرشید در تعقیب سیاست پدر و برادرش، مهدی و هادی، برای جلب قلوب مردم، در ظاهر به خاندان علی علیه السلام احترام می‌گذاشت و حتی از شیعیان در مناصب دیوانی و درباری استفاده می‌کرد. علی بن یقظین، از شیعیان امامی، مدتی وزارت او را بر عهده داشت. علی بن حمزة بن عبدالله بهمن بن فیروز عجمی ملقب به کسای، که از ایرانیان ساکن کوفه بود و از مشاهیر ادبیات عرب محسوب می‌شد، در زمان هارون به تعلیم و تربیت امین و مأمون، دو پسر هارون، منصوب شده بود. (مدرس تبریزی، ۱۳۲۸ ش، ج ۳، ص ۳۶۱) کسای شیعه بود و تقیه می‌کرد، ولی تعالیم او موجب گرایش هارون و پسرانش به تشیع گردید. در دربار هارون شیعه امامی دیگری به نام جعفر بن محمد بن اشعث نیز حضور داشت که به تربیت امین مشغول بود. «جعفر از کسانی بود که قایل به امامت موسی بن جعفر علیه السلام بود.» (اصفحانی، ۱۳۴۹ ش، ص ۴۶۶) علی بن هیثم، شیعه امامی و متکلم مشهور تشیع، به دستور امام موسی کاظم علیه السلام، با هدف گسترش مذهب شیعه در مجالس مناظره ادیان در دربار هارون شرکت می‌کرد. (مسعودی، ۱۳۶۰ ش، ج ۲، ص ۳۷۳)

در آن زمان، زندگی چنان بر شیعیان تنگ شده بود که یا تقیه پیشه می‌کردند و یا به مناطق دور دست قلمرو خلافت می‌گریختند تا در امان باشند. البته مناطق دور دست نیز محل امنی برای شیعیان نبود. شقیق بن ابراهیم بلخی، از

شاگردان امام موسی کاظم که به ماوراءالنهر گریخته بود «به تهمت رفض شهید شد». (شوستری، ۱۳۶۵ ش: ج ۲، ص ۲۴)

هارون در اواخر عمر، به این نتیجه رسید که حفظ سرزمین‌های شرقی مشکل شده، از این رو، تصمیم گرفت پسرش مأمون را، که از مাদری ایرانی بود، به حکومت آن منطقه منصوب نماید. مأمون پس از کتار زدن برادرش امین از خلافت، به دنبال سیاست پدر و جلب شیعیان و علویان و جلوگیری از مبارزات شیعیان زیدی به صلاح‌دید وزیرش (ابن اثیر، ۱۹۷۹ م، ج ۶، ص ۱۹۷) فضل بن سهل، در صدد انتخاب ولیعهدی از اهل بیت پیامبر ﷺ برآمد تا شاید از حمایت بیشتر ایرانیان و شیعیان که خلافت او را تهدید می‌کردند، برخوردار گردیده، خطر شیعیان زیدی را نیز دفع نماید. به همین علت امام علی بن موسی ﷺ را به خراسان آورد و به ولیعهدی نشانند. او حتی لباس سیاه (شعار عباسیان) را از تن به در کرده و لباس سبز (شعار شیعه امامیه) را پوشید و دستور داد دیگران نیز چنین کنند. (ابن طقطقی، ۱۳۶۷ ش: ص ۳۰۰) هدف دیگر مأمون از این گزینش، متزلزل کردن موقعیت ائمه در نزد شیعیان و ترور شخصیت امام بود، ولی امام به شرط عدم دخالت در امور حکومتی و عزل و نصب عمال، به شیعیان نشان داد که در پذیرش ولیعهدی اجبار داشته است. موقعیت امام به شکست سیاست مأمون و تغییر عملکردش انجامید.

در بغداد، عباسیان به عمل مأمون اعتراض کرده، او را از خلافت خلع نمودند و با ابراهیم بن مهدی که از سرسخت‌ترین دشمنان شیعیان بود، بیعت کردند. مأمون برای جلب نظر عباسیان، امام را به شهادت رساند و به قتل علویان همت گماشت. با وجود این، ادامه حکومت مأمون در بغداد با تسامح در مورد شیعیان همراه بود.

گذر از فراز و نشیب‌های سیاسی - مذهبی (از طاهریان تا آل‌بویه)

دوره طاهریان (۲۰۵-۲۵۹)

در این دوره، جامعه ایران شاهد دگرگونی‌هایی در امور سیاسی و مذهبی بود. حکومت قسمت‌های شرق ایران، از سوی خلیفه، مأمون، به طاهریان واگذار شد. طاهر بن حسین، بنیانگذار اولین حکومت نیمه مستقل ایرانی و نیز جانشینانش منشور حکومت خود را از خلیفه دریافت می‌کردند. به همین دلیل نیز حکومت آن‌ها نزد مردم مشروعیت یافت و مورد تأیید قرار گرفت. در زمان حکومت عبدالله بن طاهر، که همزمان با خلافت معتصم بود، شاهد خروج و قیام عده‌ای از علویان هستیم؛ از جمله قیام محمد بن قاسم بن ... بن حسین بن علی علیه السلام. خراسانیان در مراسم حج او را شناسایی و با او بیعت کردند. (ابن اثیر، ۱۹۷۹ م، ج ۶، ص ۴۴۲) او در طالقان خراسان، مردم را به «الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله» دعوت کرد. مردم ناراضی خراسان به او پیوستند و از او حمایت کردند. محمد در راه گریز از مقابل سپاه طاهریان، دستگیر و به بغداد فرستاده شد، ولی مردم طالقان خراسان به بغداد رفته و نجاتش دادند. (مسعودی، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۴۶۶؛ گردیزی، ۱۳۴۷ ش، ص ۷۶)

با مرگ معتصم، واثق جانشین او شد. اغلب منابع تأکید دارند که واثق نسبت به آل‌علی علیه السلام نیکی می‌کرد. به همین سبب، روش عبدالله بن طاهر نیز در قبال شیعیان تغییر کرد. او، فضل بن شاذان را - که در زمان معتصم به بیهق تبعید کرده بود - احضار کرد و از او خواست تا کتابی به نامش بنویسد. (طوسی، ۱۳۴۸ ش، ص ۵۳۹)

متوکل، خلیفه بعدی، نسبت به خاندان علی علیه السلام دشمنی و کینه بسیار ابراز می‌کرد. آتش کینه متوکل حتی با اعمال سختگیرانه نسبت به ائمه و شیعیان خاموش نشد. وی این بار دستور داد در مجلس خوشگذرانی‌اش،

فردی خود را در قالب مضحکه در نقش امام علی علیه السلام در آورد. (ابن اثیر، ۱۹۷۹ م، ج ۷، ص ۵۵) این عمل، موجبات انزجار و نفرت پیروان علی علیه السلام را فراهم آورد تا جایی که منتصر، پسر متوکل، به عمل پدر اعتراض نمود و چون تحقیر شد، تصمیم به قتل پدر گرفت. به همین منظور، از یکی از فقها فتوا خواست. فقیه، متوکل را به علت دشمنی با آل علی علیه السلام و اهانت به امام، مستوجب قتل دانست و متوکل به دست پسر کشته شد. (مغنیه، ۱۴۰۵ هـ ق، ص ۱۷۱) خلافت کوتاه مدت منتصر، همان‌گونه که انتظار می‌رفت، فرصت و فضایی باز برای شیعیان ایجاد کرد.

مستعین، بعد از منتصر خلافت را در دست گرفت. حکومت محمد بن طاهر در خراسان با او همزمان شد. مستعین راه متوکل را در پیش گرفت و سعی در سرکوب شیعیان نمود. کارکنان او اغلب از میان دشمنان آل علی علیه السلام انتخاب می‌شدند. در دوره او، یحیی بن عمر ... بن علی بن حسین بن علی علیه السلام در کوفه قیام کرد. (مسعودی، ۱۳۶۰ ش، ج ۲، ص ۵۵۳)

محمد بن عبدالله طاهری، شرطه بغداد، مأمور سرکوبی قیام گردید و یحیی کشته شد. شهادت یحیی بن عمر، اعتراض بسیاری از شیعیان را در قلمرو خلافت به دنبال داشت. از این دوره، گزارش‌هایی از قیام علویان در نقاط مختلف ایران، از جمله ری، طبرستان، آمل، زنجان و قزوین وجود دارد. (مقدسی، ۱۹۱۹ م، ج ۶، ص ۱۲۵) محمد بن طاهر، حاکم خراسان با همکاری محمد بن عبدالله، صاحب شرطه بغداد، به قلع و قمع شیعیان پرداخت.

در زمان معتز، مهدی و معتمد، رفتار با شیعیان به گونه‌ای بود که موجب قیام علویان در مناطق مختلف، از جمله ری و آذربایجان شد.

به هر حال، طاهریان در هر زمان تابع سیاست مذهبی خلفا بودند و رفتار آنان در قبال شیعیان نیز بازتابی از سیاست و عملکرد خلفای عباسی بوده است.

دوره صفاریان (۲۹۸-۲۴۷ هـ)

یعقوب لیث صفاری، حکومت استیلایی داشت و بر سیستان و سپس سایر مناطق قلمرو خود مسلط شده بود. به همین دلیل، در طول حکومتش، اطاعت و دستور خلفا را برتافت و تعصب مذهبی خاصی بر خود تحمیل نکرد.

معتضد، خلیفه عباسی، همزمان با صفاریان خلافت داشت. او نسبت به شیعیان، روش معتدلی در پیش گرفت و به آل علی علیهم‌السلام بسیار نیکی کرد (صاحبی نخبجوانی، ۱۳۴۴ ش، ص ۱۹۴) و دست به خون آنان نیالود. (گردیزی، ۱۳۴۷ ش، ص ۸۰) اعتدال و نرمی او با شیعیان به قدری بود که وقتی به او خبر دادند نماینده محمد بن زید، که درصدد کمک مالی به علویان بوده، دستگیر شده، دستور داد او را رها کنند تا آزادانه مال را میان علویان تقسیم کند. (طبری، بی تا، ج ۱۰، ص ۴۲)

دوره سامانیان (۳۸۹-۲۷۹ هـ)

آل سامان، امیران مطیع نسبت به خلیفه و مسلماً پای بند مذهب غالب خلافت، تسنن، بودند و به همین دلیل، خلیفه عباسی آنان را به صفاریان ترجیح می داد. با این همه، سامانیان نیز تعصب خاصی نسبت به خلفا نداشتند و نسبت به مخالفان خلیفه نیز، سختگیری نمی کردند. در ماوراءالنهر، قلمرو اصلی سامانیان، شیعیان بسیاری مقیم بودند. (ناصری داودی، ۱۳۲۸ ش، ص ۹۳)

خلافت مقتدر عباسی همزمان با شروع حکومت احمد بن اسماعیل سامانی بود. تمایلات شیعی مقتدر و ملایمت او در حق شیعیان، بر سیاست مذهبی سامانیان بی تأثیر نبود. علاوه بر آن، سامانیان که در گذشته نه چندان دور، از عقاید بودایی خود دست کشیده و به اسلام درآمده بودند، در مورد پذیرش مذاهب مختلف اسلامی، دید روشن تری داشتند و از تعصبات مذهبی افراطی به دور بودند. آن‌ها حتی نسبت به مخالفان خلافت نیز تسامح داشتند.

شیخ ابوجعفر، معروف به ابن بابویه، در دوران زمامداری نوح بن منصور به نیشابور رفت و مدتی در این شهر اقامت نمود و همه روزه برای نیشابوریان مجلس می‌گفت. او رساله اعتقادات را در مورد عقاید شیعه برای نیشابوریان نوشت. (مؤید نابتی، بی‌تا، ص ۳۴۲)

وضع خلافت عباسی تا ورود آل بویه به بغداد

در زمان مقتدر اوضاع چندان بر شیعیان سخت نمی‌گذشت. مقتدر، ابوالحسن علی بن محمد بن فرات را به وزارت منصوب کرد. ابن فرات، که تمایلات شیعی داشت، راه را برای ورود شیعیان دیگر به دربار مقتدر باز نمود. در زمان وزارت ابن فرات، بغداد به صحنه کشمکش‌های سیاسی و مذهبی شیعیان و اهل تسنن تبدیل شد.

قاهر، برادر و جانشین مقتدر، تحت فشار حنبلیان، سیاست ضد شیعی شدیدی را اعمال می‌کرد، ولی شیعیان در یک همکاری حساب شده، او را برکنار کرده، راضی را، که در مورد شیعیان ملایم‌تر بود، به خلافت نشاندهند. (مشکویه رازی، ۱۳۷۶ ش، ج ۵، ص ۳۸۴) قدرت خلیفه و خلافت در زمان او بازیچه‌ای در دست رقبای سیاسی شده بود. هر قسمت از قلمرو خلافت اسلامی در ایران، در دست فردی قرار داشت که هر چند به ظاهر مطیع خلیفه بود، در اصل به طور مستقل حکومت می‌کرد؛ از جمله خراسان و ماوراءالنهر در دست سامانیان؛ طبرستان و گرگان در دست علویان؛ فارس و بلاد مرکزی در دست آل بویه و آل زیار. در زمان راضی کار شیعیان بالا گرفت. راضی از کمک شیعیان اثناعشری در مقابل رقیب فاطمی سود جست. حسین بن روح، از جمله شیعیانی بود که آزادانه عمل می‌کرد. او در بغداد مقام مهمی داشت و اموال شیعیان امامیه نزد او بود. راضی، حتی با حنبلیان، به نفع شیعیان به مخالفت برخاست. (ابن اثیر، ۱۹۷۹ م، ج ۸، ص ۳۰۸)

در دوران متقی و مستکفی نیز خلافت بیش از گذشته دچار ضعف شد. اختلافات مذهبی، مشکلات اقتصادی، تسلط بیش از حد ترکان بر امور، و شورش سپاه که بیشتر به علت دیر رسیدن مواجب صورت می‌گرفت، از علل اصلی این ضعف به شمار می‌رفتند. بدین سان، ضعف خلفا و تسلط فرماندهان و سپاهیان و ورود و نفوذ شیعیان در دربار خلافت، اوضاع بغداد را برای ورود افراد تازه نفس و قدرتمندی همچون آل‌بویه فراهم ساخت.

تساهل و تسامح مذهبی و رشد شیعیان در عرصه سیاسی

دوره آل بویه (۳۲۰-۴۴۷ هـ)

علی بن بویه، بنیانگذار حکومت آل بویه، در ابتدای کار فرمان و منشور حکومت فارس را از خلیفه عباسی، راضی، دریافت کرد. آل بویه زمانی قدرت را به دست گرفتند که شیعیان امامیه در عراق و ایران فعالیت خود را آغاز کرده بودند. کلینی، فقیه شیعی، از آن جمله بود. غیبت کبرای امام دوازدهم، همزمان با شکل‌گیری حکومت آل‌بویه شد. به همین علت، شیعیان، فقها و علمای شیعه، آل‌بویه را به طور ضمنی تأیید کردند. شیعیان امیدوار بودند با نفوذ در دربار آل‌بویه و خلیفه، بتوانند جایگاه سیاسی شیعیان را بیشتر تثبیت نمایند. پیشرفت و فتوحات آل‌بویه، آنان را به بغداد نزدیک کرد. احمد بن بویه «معزالدوله» در سال ۳۳۳ هـ وارد بغداد شد. او تصمیم داشت خلافت را به آل علی علیه السلام منتقل کند و سید ابوالحسن محمد بن یحیی زیدی را خلیفه نماید، (صاحبی‌نخجوانی، ۱۳۴۴ ش، ص ۲۳۳) ولی وزیرش، صیمری، وی را از این کار بازداشت.

معزالدوله در ابتدای ورود به بغداد دستور داد تا بر منابر، معاویه را لعن کنند. در سال‌های بعد نیز به برگزاری عزای امام حسین علیه السلام در روز عاشورا و جشن عید

غدیر فرمان (ابن اثیر. ۱۹۷۹ م، ج ۸، ص ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۵۰) و امیرالحاج را از شیعیان قرار داد. شیعیان در این دوره توانستند آزادانه، شعایر اسلام را گسترش دهند.

چندی نگذشت که در سپاه آل‌بویه میان ترکان و دیلمیان اختلاف افتاد؛ اختلافی مذهبی که نمودی نظامی و نژادی داشت. عزالدوله، جانشین معزالدوله، به تشیع امامی تمایل یافت و از دیلمیان طرفداری کرد. عزالدوله، ابن بقیه شیعی را که از مدبران دولت علوی (همان، ج ۹، ص ۲۷۹) بود، به وزارت برگزید.

عزالدوله، جانشین خاندان بویه در فارس و بغداد، در امور سیاسی و مذهبی، تساهل و تسامح نشان می‌داد. وی سیاست مصالحه و سازگاری میان شیعه و سنی را در پیش گرفته بود.

شرف‌الدوله، پسر عزالدوله، در آغاز حکومتش از سیاست پدر عدول کرد و کفه ترازوی سیاست را به نفع شیعیان سنگین‌تر نمود. بهاء‌الدوله، امیر دیگر بویهی در بغداد، با دخالت در خلع و نصب خلفای عباسی (میرخواند، ۱۳۳۹ ش، ج ۳، ص ۵۲۲) راه را بر شیعیان باز گذاشته بود. انتخاب نقیب علویان، امیرحجاج و متصدی دیوان مظالم از شیعیان نیز به همت بهاء‌الدوله صورت گرفت. اما به تدریج قدرت خلیفه در بغداد به علت اقامت بهاء‌الدوله در فارس و دور بودن او از بغداد، فزونی یافت، به گونه‌ای که دستور داد تکفیر نامه‌ای علیه فاطمیان مصر تنظیم گردد و علمای اهل تسنن و تشیع آن را امضا نمایند. (ابن اثیر،

۱۹۷۹ م، ج ۸، ص ۲۷)

در ایران مرکزی، در زمان رکن‌الدوله و فخرالدوله، فعالیت سیاسی - مذهبی وسیعی از جانب شیعیان شروع شد. صاحب بن عباد در ترویج مذهب تشیع امامی، بخصوص در اصفهان نقش مهمی داشت. (شوشتری، ۱۳۶۵ ش، ج ۲، ص ۴۵۱) حکومت مجدالدوله نیز در ری، نماینده واقعی حکومت شیعه امامی بود. او وزرای شیعه، همچون احمد بن ابراهیم ضبی و ابوسعید آوی داشت. ابوسعید از

شاگردان شیخ صدوق و امامی مذهب بود. (فروینی رازی، ۱۳۵۸ ش، ص ۲۱۲)

قدرت آل‌بویه با قدرت‌یابی محمود غزنوی، ابتدا در ایران و سپس در بغداد، رو به اضمحلال رفت. محمود غزنوی بر مجدالدوله دیلمی دست یافت و پیروزی خود را پیروزی بر ملحدان قلمداد کرد. (مجله التواریخ و القصص، ۱۳۱۸ ش، ص ۴۰۴) حال آنکه خلیفه خود می‌دانست آل‌بویه شیعه امامی هستند نه ملحد.

در بغداد، خلافت قائم که جانشین قادر شده بود، با ضعف سلطان آل‌بویه، جلال‌الدوله، قوت گرفت. ملک‌رحیم، آخرین سلطان آل‌بویه، در عراق ضعیف‌تر از آن بود که بتواند به نفع شیعیان کاری کند. اهل تسنن که با قدرت‌یابی خلیفه جسورتر شده بودند، مقابر بزرگان اهل بیت را به آتش کشیدند. (ابن خلدون، ۱۳۶۴ ش، ج ۲، ص ۷۰۵)

به هر حال، اعمال و رعایت روش و منشی‌مدارای مذهبی از جانب طبقه حاکمه آل‌بویه، عامل مهمی در رشد و گسترش مذهب تشیع و شیعیان بود. موقعیت به دست آمده برای شیعیان در دوره آل‌بویه، با ورود سلاجقه به ایران و عراق و تسلط آنان بر خلیفه و خلافت و براندازی آل‌بویه، بار دیگر تضعیف شد.

دوران تقیّه مجدد شیعیان و گذر از فراز و نشیب‌های سیاسی - مذهبی

دوره غزنویان (۳۸۷-۴۴۱ هـ)

غزنویان به منظور جلب حمایت اکثریت مردم ایران که اعتقادات سنی داشتند و نیز برای به رسمیت شناختن حکومتشان از جانب خلفای عباسی، به حمایت از مذهب تسنن برخاستند و خود را حامی خلفا و مذهب تسنن و جهادگران راه خدا و دین اسلام معرفی کردند. (The Cambridge History of Iran, 1975, V4, P. 182)

سختگیری غزنویان، بیشتر در مخالفت با قرامطه ظاهر شد، ولی زمانی که منافع مادی یا سیاسی ایجاب می‌کرد، شیعیان امامی را نیز متهم به باطنی‌گری نموده،

آنان را توقیف کرده یا به قتل می‌رساندند. (خوانساری اصفهانی، ۱۳۵۶ ش، ج ۱، ص ۴۹۷؛ بیهقی، ۱۳۶۲ ش، ص ۱۸۴) با وجود این، غزنویان به دلیل افزایش شیعیان، بخصوص در خراسان، به ظاهر خود را به شیعیان متمایل نشان می‌دادند. محمود غزنوی دستور ساختن بنایی بر مرقد امام رضا علیه السلام را داد (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۴ ش، ص ۲۰۵) و حتی در دادن صلّه به شعرا، شاعران شیعی را نیز در نظر می‌گرفت (بیهقی، ۱۳۶۲ ش، ص ۱۳۱)، ولی برخورد سودجویانه غزنویان با مسائل سیاسی و مذهبی، با وجود اینکه آنان را مستقیماً با شیعیان امامی درگیر نمی‌کرد، شیعیان را به احتیاط وامی‌داشت، از این‌روی، مجدداً به تقیّه روی آوردند.

دوره سلجوقیان (۴۲۹-۵۹۰ هـ)

ترکان سلجوقی برای جلب نظر خلفا و مردم، از وزرای ایرانی سنی مذهب استفاده کردند. عمیدالملک کندری حنفی مذهب و نظام الملک شافعی مذهب، از سرآمدان وزرای سلجوقی بودند. طغرل پس از ورود به بغداد و تسلط بر آل‌بویه، دستور داد در اذان صبحگاهی، «الصلوة خیر من النوم» که شعار اهل تسنن بود، بخوانند و شیعیان از روی ترس به این دستور گردن نهادند. (ابن اثیر، ۱۹۷۹ م، ج ۹، ص ۶۳۲) بدین‌سان، سلجوقیان به منزله احیاکنندگان مذهب تسنن در جهان مطرح شدند. در زمان الب ارسلان سلجوقی، قدرت و نفوذ خلفای عباسی در قلمرو وسیع‌تری گسترش یافت. امیر حلب و مردمش که شیعه مذهب بودند، مجبور به تبعیت از سلطان سلجوقی و خلیفه عباسی شدند. از مردم خواسته شد لباس سیاه (شعار عباسیان) بر تن کنند و به نام قائم و الب ارسلان خطبه بخوانند. شیعیان حلب در مقابل این عمل واکنش نشان دادند و «حصیرها را از جامع برگرفتند و گفتند این حصیرها متعلق به علی بن ابی طالب است. ابوبکر برای خود حصیر آورد تا مردم

روی آن نماز گزارند.» (همان، ج ۱۰، ص ۶۳)

در ایران نیز سلجوقیان به کنار گذاشتن شیعیان از سیاست اقدام کردند. شافعیان، اشعریان و شیعیان در اوایل دوره سلجوقی، در زمان وزارت عمیدالملک کندی حنفی مذهب در تنگی و مضیقه قرار داشتند. (همان، ص ۳۳) شیعیان که بر منابر خراسان لعن می‌شدند، نه تنها تقیّه می‌کردند، بلکه برای اینکه جان و مالشان در امان باشد، مهاجرت می‌نمودند. (ابن خلدون، ۱۳۶۲ ش، ج ۲، ص ۷۱۹)

نظام‌الملک نیز با شیعیان سختی بسیار می‌کرد. تسلط فکری او علاوه بر سلطان سلجوقی، بر خلفا نیز اعمال می‌شد. فخرالدوله ابونصر محمد بن جهیر، وزیر شیعه مذهب قائم، خلیفه عباسی، به علت کدورتی که با نظام‌الملک پیدا کرد، از منصب وزارت عزل شد. (ابن طقطقی، ۱۳۶۷ ش، ص ۳۹۷)

از شاخصه‌های مهم این دوره، بروز اختلافات مذهبی در سطح وسیع و شدید، بخصوص در بغداد است. *پتویر علوم اسلامی*

در محدوده ایران، هر چند نظام‌الملک در اندیشه تقویت مذهب شافعی بود، اما فعالیت شیعیان مانع بزرگی در این راه به شمار می‌آمد. شیعیان در شهرهای قم، کاشان، آوه، طبرش، ری، فراهان، قزوین، ابهر و زنجان فزونی گرفته بودند و در مساجد و مدارس فعالیت می‌کردند. (راوندی، ۱۳۶۴ ش، ص ۳۱؛ مستوفی قزوینی، ۱۳۶۴ ش، ص ۴۳۸)

ورود شیعیان به دربار ملکشاه، به روحیه‌مدارای او و حضور همسرش، ترکان خاتون، مربوط می‌شد. ترکان خاتون برای جانشینی پسرش، محمد - که نظام‌الملک مخالف آن بود - به شیعیان نزدیک شد و آنان با استفاده از فرصت به دست آمده، در دربار نفوذ کردند. آنان ملکشاه را نسبت به جاه‌طلبی و اهداف زیاده‌خواهی نظام‌الملک به فکر انداختند. با کشته‌شدن نظام‌الملک، رفتار

سلاجقه نسبت به شیعیان تغییر یافت و اوضاع به نفع آنان متحول شد. پس از کشته شدن نظام‌الملک، تاج‌الملک ابوالغنائم، نایب ترکان خاتون به جای او نشست. مجدالملک ابوالفضل قمی نیز به منصب کاتب ملکشاه و سدیدالدوله ابوالمعارض، به عنوان عارض لشکر انتخاب شدند. (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۴ ش، ص ۴۳۸)

محمد بن ملکشاه، سلطان دیگر سلجوقی را ترکان احاطه کردند. وزیر وی، احمد بن نظام‌الملک بود. با این همه، شیعیان، البته با تقیّه، در دربار حضور داشتند و دسایس درباری علیه آنان همچنان ادامه داشت.

در اواخر دوره سلجوقی که فشار بر شیعیان کاهش یافت، آنان با تألیف کتبی در رد ادیان و مذاهب دیگر، موجب پیشرفت و گسترش مذهب تشیع در ایران شدند، اما همکاری سنجر، سلطان مشهور سلجوقی، با اسماعیلیان عامل کشتار وسیعی از مخالفان سنجر، از جمله شیعیان بود. (خواندمیر، ۱۳۵۵ ش، ص ۱۹۵؛ ابن اثیر، ۱۹۷۹ م، ج ۱۱، ص ۱۰؛ مؤید ثابتهی، بی‌تا، ص ۲۸۳)

در فاصله حکومت سنجر بر شرق ایران، اخلاف سلجوقی نیز بر بخش‌هایی از عراق عجم و بغداد مسلط بودند. در این دوره، قدرت خلفا، محدود به قدرت معنوی، آن هم فقط به صورت تشریفاتی بود و زمام امور دستگاه خلافت در دست وزرا و سلاطین سلجوقی قرار داشت. در این دوره بسیاری از عالمان و دانشمندان شیعی با هدف تسلط بر اوضاع سیاسی به دربار خلفا و سلاطین سلجوقی راه یافتند. شرف‌الدین انوشیروان بن خالد، از اهالی کاشان، مدتی وزارت مسترشد، خلیفه عباسی و مدتی نیز وزارت مسعود سلجوقی را بر عهده داشت. (شونتری، ۱۳۶۵ ش، ج ۲، ص ۴۳۸) طغرل سوم، آخرین سلطان سلجوقی نیز از معین‌الدین کاشی شیعه مذهب در امر وزارت سود جست. ضعف سلجوقیان، خلفای عباسی و حکام محلی موجب استقلال و تسلط بیشتر شیعیان شد. (ابن

دوره خوارزمشاهیان (۶۲۸-۵۶۸هـ)

این دوران مقارن با خلافت ناصرالدین الله، یکی از قدرتمندترین خلفای عباسی است. حضور تعداد بی‌شماری از شیعیان در مصادر امور، سردمداران دستگاه خلافت و حکومت را ناگزیر از همراهی و همگامی با آنان می‌نمود. خلیفه عباسی، برای تأیید و تثبیت سیاسی و معنوی خود، تصمیم به نزدیکی به شیعیان گرفت و در این راه به قدری پیش رفت که به شیعه امامی منسوب شد. (ابن طقطقی، ۱۳۶۷ ش، ص ۴۳۲) او وزرای خود را از شیعیان ایرانی انتخاب کرد.

سلطان محمد خوارزمشاه نیز مردی مقتدر و جاه‌طلب و درصدد دست‌یابی به موقعیت و اقتدار سلاطین قبلی و گسترش آن بود. او از خلیفه انتظار داشت تا دستور دهد همچون امیران آل‌بویه و سلجوقیان، نامش در خطبه‌ها خوانده شود، ولی خلیفه از این امر استنکاف نمود.

محمد خوارزمشاه کینه خلیفه را به دل گرفت. خلیفه برای دفع خطر او از اسماعیلیان و غوریان (خواندمیر، بی‌تا؛ ج ۲، ص ۶۴۶) درخواست کمک نمود. سلطان محمد نیز از علمای دینی فتوا گرفت که ناصر لیاقت رهبری مسلمانان را ندارد و باید امامی از علویان انتخاب کرد. (جوینی، ۱۹۳۷ م، ج ۲، ص ۱۲۲) وی سرانجام تصمیم به لشکرکشی به بغداد و خلع خلیفه عباسی گرفت. توسل جستن او به سادات حسینی، دست‌آویزی شرعی برای اقداماتش بود. خوارزمشاه، سیدعلاء‌الدین ترمذی را - که خاندانش سالیان متمادی در بلخ و ترمذ و غزنه و طخارستان نقابت علویان را داشتند - به عنوان جانشین خلیفه انتخاب کرد. (جوینی، ۱۹۳۷ م، ج ۲، ص ۱۲۲)

ناصر، خلیفه عباسی، چون از اقدامات و فتوحات و کشورگشایی مغول باخبر شده بود، تصمیم گرفت از مغولان برای انتقام گرفتن از خوارزمشاه استفاده نماید. وی که خود به دشمن راه داده بود، سال‌های پایانی زندگی را با ترس از

دشمن به اتمام رساند.

ظاهر، خلیفه بعدی عباسی، در مدت کوتاه خلافتش، نسبت به شیعیان انعطاف و مدارا نشان داد. (ابن طقطقی، ۱۳۶۷ ش، ص ۴۴۱) مستنصر، جانشین ظاهر، در ساختن مراکزی برای رفاه حال و تعلیم سادات کوشید. (میرخواند، ۱۳۳۹ ش، ج ۳، ص ۵۴۱) ایران و ایرانیان در این زمان با حادثه و فاجعه مغول روبه‌رو بودند.

تسامح و تساهل مذهبی و رشد مجدد شیعیان در عرصه سیاسی

حمله مغول و دوره ایلخانیان (۶۱۶-۷۵۶ هـ)

حمله مغول به ایران از یک سو، اسماعیلیان را از صحنه سیاسی محو کرد و از سوی دیگر، با برانداختن خلافت عباسی، به شیعیان امامی مجال داد تا بدانجا پیش روند که چند قرن بعد، مذهبشان در ایران رسمی اعلام گردد.

مجاورت قلاع اسماعیلی با شهر قزوین، قاضی شمس‌الدین قزوینی را بر آن داشت تا به دربار منگوقاآن، خان مغول، رفته او را به تسخیر قلاع اسماعیلی تشویق نماید. (ابن سراج‌الدین، ۱۳۴۳ ش، ج ۲، ص ۱۸۲)

علاوه بر مسئله اسماعیلیان، آنچه منگوقاآن را در فرستادن هولاکو به ایران مصمم تر نمود، قدرت خلافت عباسی و نفوذ و تسلط آن بر مسلمانان و شکایات رسیده از سوی حکام مغول مستقر در ایران بود. (خواندمیر، بی‌تا، ج ۳، ص ۶۰؛ بناکتی، ۱۳۲۸ ش، ص ۴۱۳) هولاکو در سال ۶۵۳ هـ به ایران آمد. با تسلیم شدن رکن‌الدوله خورشاه، رهبر اسماعیلی، که به توصیه خواجه نصیرالدین طوسی صورت گرفت، قلاع اسماعیلی یکی پس از دیگری به تصرف مغول درآمدند. (مرعشی، ۱۳۶۳ ش، ص ۸۵؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳ ش، ص ۲۶۲)

در این زمان بغداد و دستگاه خلافت نیز دستخوش تغییراتی بود. مؤیدالدین محمد بن علقمی شیعه مذهب نقش مؤثری در تعیین جانشین مستنصر عباسی

داشت. از این‌روی، مستعصم، خلیفه بعدی، ناگزیر بود، ابن علقمی را به وزارت منصوب و با شیعیان همکاری نماید.

ابن علقمی با تعصبات مذهبی فرزند خلیفه، ابوالعباس احمد، ملقب به ابوبکر که بر خلاف پدر تعصب سنی‌گری داشت، درگیر بود. (شیرازی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۸؛ میرخواند، ۱۳۳۹، ش ۵، ص ۲۳۶؛ ابن طقطقی، ۱۳۶۷، ش ۵، ص ۴۴۶)

خواجه نصیرالدین عالم شیعی مذهب ایرانی نیز که بعد از فتح قلاع اسماعیلی به دست هولاکو، سمت مشاور او را داشت، نقش مؤثری در استواری تصمیم هولاکو به براندازی خلافت عباسی ایفا نمود.

حضور خواجه نصیرالدین در کنار هولاکو و همکاری ابن علقمی در تسلیم شهر بغداد و خلیفه تا حدی مانع از آسیب‌های جنگی به مسلمانان، بخصوص شیعیان شد.

ابن علقمی ضربه نهایی را بر پیکر خلافت وارد آورد. او از خلیفه خواست تا خود را تسلیم نماید. (ابوالفداء، ج ۳، ص ۱۹۴) خلیفه به اسارت درآمد و سپس به قتل رسید. با مرگ مستعصم، خلافت عباسی به پایان آمد. با سقوط خلافت عباسی، کل اسلام در معرض خطر قرار گرفت و مسئولیت علمای اسلام و دیوانیان مسلمان خطیرتر گشت. حضور خواجه نصیرالدین طوسی در کنار هولاکو از شدت عمل او در مورد مسلمانان کاست و کتب علوم اسلامی کتابخانه بغداد از خطر نابودی و سوزاندن نجات یافتند. خواجه نصیرالدین با هدف جمع‌آوری دانشمندان مسلمان و حفظ علوم اسلامی، رصدخانه مراغه را ایجاد کرد تا دانشمندان مسلمان از فرق‌گوناگون به حفظ آثار و علوم متعلق به مذهب خود بپردازند. (خواندمیر، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۰۶)

قوم مغول به تساهل و تسامح مذهبی گرایش داشتند. اباقا، جانشین هولاکو، بیشتر تمایلات مسیحی داشت. او به درخواست همسر مسیحی‌اش به این

مذهب گرویده بود. با وجود این، در دربار اباقا شیعیان نیز فعالیت می‌کردند؛ از جمله سیدجمال‌الدین کاشی و نیز سیدفخرالدین حسن که ملازمت ارغون، فرزند اباقا را برعهده داشت. (همان، ص ۱۱۷؛ میرخواند، ۱۳۳۹ ش، ج ۵، ص ۳۵۵)

برادر و جانشین اباقا، تگودار، به وسیله شیخ کمال‌الدین عبدالرحمان بن مسعود بغدادی رافعی به دین اسلام درآمد و برای مدتی کوتاه موجب آرامش مسلمانان مضطرب و آشفته حال شد.

بعد از تگودار، نوبت حکومت به ارغون بت‌پرست رسید. سعدالدوله، وزیر یهودی او، بار دیگر اسلام و مسلمانان را به مسلخ ایمان کشاند. با این همه، مخالفت ارغون با مذهب سنی در ایران، راه را بر شیعیان هموار ساخت و حتی امیرالحاج در این زمان از شیعیان انتخاب شد و سیدعمادالدین علوی به حکومت شیراز رسید. (بناکئی، ۱۳۴۸ ش، ص ۴۴۳)

امیر نوروز، سپهسالار مسلمان، به شرط پذیرش اسلام از سوی غازان، جانشین ارغون، به او قول همکاری داد. با پذیرش این درخواست از سوی غازان، امرای همراه او نیز به اسلام گرویدند. اسلام آوردن غازان و رسمی شدن دین اسلام (۶۹۴ هـ)، موجب تمرکز و وحدت اداری و سیاسی ایران شد و ارتباط سیاسی با دربار مغول قطع گردید.

غازان برای رفاه حال شیعیان دستور داد در شهرهای بزرگ همچون اصفهان، شیراز، تبریز، بغداد و سیواس دارالسیاده ایجاد نمایند و برای گذران معاش آنان مقرری و جنس برقرار نمود. (قاشانی، ۱۳۴۸ ش، ص ۹۸)

اولجایتو، جانشین غازان، از مادری مسیحی به دنیا آمد و نیکلای نام گرفت. او پس از ازدواج با زنی مسلمان، اسلام آورد و به مذهب غالب در خراسان (حنفی) گرایید. چون به سلطنت رسید، به پیشنهاد وزیرش، خواجه رشیدالدین فضل‌الله شافعی مذهب، نظام‌الدین عبدالملک مراغه‌ای شافعی مذهب را

قاضی القضاة ایران نمود. بدین‌سان، دامنه مناظرات دو فرقه حنفی و شافعی گسترش یافت. در این میان، عواملی چند موجب شناخت او با مذهب تشیع گردیدند. طرمتاز، پسر بایجوکه در میان شیعیان پرورش یافته و در نزد غازان نیز به تقویت مذهب شیعه اقدام نموده بود، از اولجایتو خواست تشیع اختیار کند. وزارت سعدالدین محمد ساوجی شیعه مذهب (همان، ص ۹۹) و نیز حضور سید تاج‌الدین آوجی و بعضی از علمای شیعه در دربار اولجایتو، و سرانجام، سفر اولجایتو به بغداد و ملاقات با علامه حلّی، فقیه و متکلم شیعه امامی در قبول تشیع اثناعشری در سال ۷۰۹ هـ از سوی او بی‌تأثیر نبودند. (خواندمیر: بی‌تا، ج ۳، ص ۱۹۷) توجه اولجایتو به تشیع راه را بر علمای شیعه گشود. مدارس سلطانیه و سیّار، مأمّن علما و طلاب شیعه گشتند و اسامی دوازده امام شیعه اثناعشری بر سکه‌ها نقش بستند. (شیرازی، بی‌تا، ج ۴، ص ۴۷۱) اولجایتو دستور داد تا عامه مردم به مذهب تشیع درآیند، ولی مردم بسیاری از شهرها، بخصوص بغداد، شیراز، اصفهان و قزوین مقاومت نشان دادند و نزدیک بود «فتنه‌ای بزرگ برخیزد.» (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳ ش، ص ۲۷۲) بالاخره، با شورش مردم و مخالفت درباریان، اولجایتو به مذهب تسنن بازگشت. (ابن بطوطه، ۱۳۷۰ ش، ج ۱، ص ۲۵۴)

سعدالدین ساوجی که عامل اصلی راه‌یابی شیعیان به دربار بود، در دسیسه‌های درباری به جرم اختلاس و ایجاد نابسامانی در خزانه دیوان، به قتل رسید. (همان، ص ۲۷۰) نفوذ شیعیان رو به افول گذاشت. تاج‌الدین آوجی و دو پسرش به سادات نجف سپرده شدند. این مطلب نشان می‌دهد که هنوز اولجایتو به تشیع تمایل داشته و نمی‌خواستست عامل قتل شیعیان باشد. (قاشانی، ۱۳۴۸ ش، ص ۱۳۲)

ابوسعید، جانشین اولجایتو، با اینکه مذهب تشیع نداشت، ولی در مورد شیعیان جانب احتیاط را رعایت می‌کرد. از وقایع دوره او که به فعالیت شیعیان

امامی مربوط می‌شود، فعالیت‌های شیخ خلیفه در سبزوار و کثرت مریدان اوست. این امر، حسادت و خشم فقهای سبزوار را برانگیخت، بنابراین، از او خواستند مسجدی را که در آن اقامت گزیده بود ترک نماید. اما چون شیخ خلیفه، خواسته آنان را استجابت نمود، علیه او فتوا دادند و در نهایت، وی را به دار آویختند.

شیخ حسن جوری حرکت ارشادی شیخ خلیفه را ادامه داد و حکومت سرداران که نتیجه فعالیت آنان بود، علی‌رغم مخالفت فقهای سنی مذهب و مدعیان همجوار، مدتی هر چند کوتاه، باقی ماند و راهگشای حکومت‌های شیعی دیگر شد.



دوره آشتی سیاسی اهل تسنن و تشیع

دوره تیموریان (۷۷۱-۹۱۱ هـ)

تیموریان زمانی حکومت را در دست گرفتند که وضع اجتماعی - مذهبی شهرهای مهم ایران، به نفع شیعیان گرایش یافته بود و مسلماً تیموریان ناگزیر از توجه به شیعیان و مظاهر و شعایر مذهبی آنان بودند. تیمور در اندیشه سیاسی خود برای رسیدن به قدرت مطلق، از اندیشه تقریباً مشابهی با خلیفه عباسی، ناصرالدین‌الله، پیروی کرد؛ یعنی تشیع و تصوف.

در ابتدای ورود تیموریان به ایران، حرکت‌هایی از سوی برخی شیعیان شکل گرفتند که هر چند به پیروزی شیعه و عقب‌نشینی تیموریان نینجامیدند، اما در شکل‌گیری برخوردهای بعدی تیمور مؤثر واقع شدند.

در بیشتر مناطق ایران آن روز، گرایش به تشیع و علاقه به ائمه مشهود بود و همین امر تیمور را به انعطاف و ملایمت و مدارا با شیعیان واداشت.

شاهرخ، جانشین تیمور، همچون او سعی در اکرام نسبت به شیعیان و

جلب حمایت آنان برای استحکام حکومتش داشت. در زمان او، شیعیان مازندران که به ماوراءالنهر تبعید شده بودند، اجازه یافتند به سرزمین خود بازگشته و حکومت مناطق مختلف مازندران را بر عهده گیرند. (مرعشی، ۱۳۶۳ ش، ص ۲۴۷) او هدایای بسیاری تقدیم بارگاه امام رضا علیه السلام می‌کرد (حافظ ابرو، ۱۳۷۲ ش، ج ۲، ص ۶۹۳) و همسرش، گوهر شادآغا، مسجدی در کنار آن ساخت. شاهرخ، تحت تأثیر وضع سیاسی - مذهبی زمانش، از وزرا و عمال حکومتی شیعی مذهب استفاده می‌کرد (خواندمیر، بی تا، ج ۳، ص ۵۸۹؛ خواندمیر، ۱۳۵۵ ش، ص ۳۴۵)، در حالی که به هنگام شورش‌ها، به کشتار شیعیان اقدام می‌نمود. کشتار مردم ساوه و اصفهان و تبعید شیعیان ری از آن جمله است. (کاتب، ۱۳۵۷ ش، ص ۲۴۲؛ ابریکر طهرانی، ۱۳۵۶ ش، ص ۲۸۹)

به هر حال، در این دوره، گرایش‌ها و اعتقادات مذهبی در میان عامه مردم و حتی خاندان سلطنتی و حکومتی، در قالب مشخصی قرار نداشتند. تشیع چنان در اعماق جامعه مردمی و درباری ریشه دوانده بود که در این برهه از زمان، تعیین چارچوب فکری و عقیدتی، حتی در مورد درباریان، شاهزادگان، سلاطین، حکام و امرای درباری و لشکری و دیوانی بسیار سخت بود. سلطانی به تشیع می‌گرایید و سلطان دیگر در تسنن اصرار می‌ورزید. یکی تظاهر به تشیع می‌کرد و در باطن سنی مذهب بود و دیگری برعکس؛ یکی شیعیان را تبعید می‌کرد و دیگری در پناه می‌گرفت. تمامی این رویدادها حکایت از پیموده شدن راه دراز و ناهمواری دارند که به نفع شیعیان پیش می‌رفتند و سلاطین، حکام، شاهزادگان، درباریان و دیوانیان ناگزیر از تساهل و تسامح مذهبی در مقابل آن‌ها بودند.

پس از شاهرخ، نوبت حکومت به الغ بیگ، پسر وی رسید که از طرفداران اهل تشیع به شمار می‌رفت.

پس از الغ بیگ، در زمان میرزا ابوالقاسم بابر بن میرزا بایسنقر بن شاهرخ،

شیعیان آزادی بیشتری یافتند. او پس از لشکرکشی به ساری و تسلط بر خاندان قوامیه، با دختر حاکم شیعی مذهب آن ازدواج کرد. (خواندمیر، بی تا، ج ۴، ص ۲۴) بابر دستور داد بر روی سکه‌ها به جای نام خلفای راشدین، اسامی ائمه را نقش کنند و چون از اعتقادش سؤال کردند، گفت: «هر کس هر نوع اعتقاد دارد گو می‌دار، من بر طریق سنت و جماعت ثابتم و مذهب امام اعظم ابوحنیفه دارم.» (سمرقندی، ۱۹۴۶ م، ج ۲، جزء ۲ و ۳، ص ۱۱۱۸) عملکرد بابر شیعیان را جسارت بخشید، به گونه‌ای که به سب شیخین پرداختند. (اسفزاری، ۱۳۳۹ ش، نخستین بخش، ص ۱۸۲-۱۸۳)

در حکومت حسین میرزا بایقرا، وضع شیعیان رونق بیشتری یافت. او تمایلات شیعی داشت و شیعیان در دوره او توانسته بودند مشاغل مختلف وزارت، صدارت، قضاوت و تدریس علوم دینی را برعهده گیرند. این دوره با افزایش موقوفات برای اماکن مقدسه شیعیان و تصمیم سلطان در رسمیت بخشیدن به مذهب تشیع همراه شد.

منصب قضاوت، منصب مهمی بود که بر اساس فقه هر مذهب صورت می‌گرفت و انتصاب شیعیان به این منصب، نشان‌دهنده تغییر وضع مذهبی جامعه و پذیرش افراد شیعی مذهب در شغل قضاوت است.

دوره ترکمانان

ترکمانان در دو گروه قراقویونلوها (۸۱۰-۸۷۳ ه) و آق قویونلوها (۸۷۲-۹۲۰ ه)، همزمان با اواخر دوره تیموریان، حکومت‌هایی در قسمت‌های غربی و شمال غربی ایران تأسیس کردند. حکومت قراقویونلوها در محدوده مکانی آذربایجان و عراق عرب را می‌توان نقطه مثبتی در تاریخ تشیع ایران تلقی نمود. آنان با داشتن تمایلات، باورها و اعتقادات شیعی، زمینه باروری و ظهور مذهب تشیع را به منزله مذهب رسمی حکومت صفویه فراهم ساختند. تبریز که در زمان

اولجایتو، مرکز حکومت ایلخانی محسوب می‌شد، با تصمیم وی به رسمی کردن مذهب تشیع، آمادگی یافت تا در زمان‌های بعد مهد مذهب تشیع ایران باشد. به همین سبب، حضور قراقویونلوها در آذربایجان و تبریز، محیط مناسبی برای پذیرش شیعه فراهم ساخت. (طهرانی، ۱۳۵۶ ش، ص ۸۹)

قرايوسف، بنیانگذار حکومت قراقویونلوها به داشتن تمایلات شیعی معروف بود و نفوذ تشیع در زمان او، که حکومتش همزمان با شاهرخ تیموری بود، در عدم اطاعت مردم تبریز و ساوه از تیموریان و پیروی از قراقویونلوها در قالب سیاسی تجلی یافت.

اسپند میرزا، برادر مادری جهانشاه، پسر قرايوسف، در عراق حکومت داشت. او اولین فرد از این خاندان است که رسماً به مذهب تشیع گروید و آن مذهب را در قلمرو خود، رسمی اعلام کرد. ابوالعباس احمد بن فهد الحلّی، عالم شیعی و صوفی که به دعوت اسپند میرزا وارد دربار او شده و صاحب نفوذ گردیده بود، نقش مهمی در گرویدن وی به مذهب تشیع داشت.

اسکندر میرزا، جانشین قرايوسف نیز از تمایلات شیعی برخوردار بوده است. نورالله شوشتری از نگین انگشتی دو تن از دختران اسکندر یاد می‌کند که حکایت از عقاید شیعی آنان دارد. (شوشتری، ۱۳۶۵ ش، ج ۱، ص ۵۸۲)

در زمان جهانشاه قراقویونلو، شهرت ترکمانان در داشتن تمایلات شیعی و گرویدن به تشیع، چنان بود که وقتی «بابر تیموری در تعقیب کشورگشایی‌های خود، به جانب ساوه و قم تاخت، مردم ساوه و قم که تاب تحمل ظلم و مصادره و مؤاخذه حکام او را نداشتند، به ترکمانان پناه بردند.»

به همت همسر جهانشاه، خاتون جان بیگم، مسجد کبود در تبریز بنا شد. بنای مسجد، به نام حضرت علی علیه السلام و فرزندان ایشان زینت یافته و در آن، از خلفای راشدین نامی برده نشده است. (میرجعفری، ۱۳۷۵، ش، ص ۳۲۸-۳۲۹)

تقریباً همزمان با اواخر قدرت قراقویونلوها، شاخه دیگری از ترکمانان، یعنی آق قویونلوها نیز قدرتی را در آذربایجان و نواحی شمال غربی ایران کنونی به دست آوردند. آنان که بر خلاف قراقویونلوها به مذهب تسنن اعتقاد داشتند، به علت موقعیت مذهبی زمان، به شیعیان نیز توجه می نمودند و شیعیان در دوره آنان، هم چنان از امتیازات دوران قبل برخوردار بودند. از اسناد موجود در مورد تولیت موقوفات حضرت معصومه علیها السلام در قم و امامزاده طاهر بن محمد باقر علیه السلام، چنین مشهود است که سادات واقعی که نسب آنان به امام رضا علیه السلام رسیده و مورد تأیید بوده است، از امتیازات سادات در معافیت از مالیات و دریافت وظیفه برخوردار بوده‌اند. (بوسه، ۱۳۷۶، ش، ص ۲۰۶)

در زمان سلطان مراد آق قویونلو که همزمان با الوند میرزا آق قویونلو در قسمتی از ایران حکومت می کرد، شیعیان قم جرئت و جسارت بیشتری یافتند. اسلمش بیگ، حاکم سلطان مراد در قم نیز تحت تأثیر شیعیان به مذهب تشیع گرویده بود. وقتی سلطان مراد آق قویونلو به تصرف قم اقدام کرد، مردم به دستور قاضی شرف الدین الحسین الحسینی القمی «دروازه‌ها را به روی آن‌ها بستند.» (الحسینی القمی، ۱۳۵۹، ش، ج ۱، ص ۷۶) هر چند ترکمانان غلبه یافته و قاضی شرف الدین را به شهادت رساندند، ولی رشد و باروری شیعیان بیش از آن بود که به دوران قبل برگردند و تقیّه پیشه نمایند. آنان در کمال جرئت به زندگی مذهبی - سیاسی خود ادامه دادند.

رسمیت یافتن مذهب تشیع اثناعشری

خاندان صفویه

درباره عقاید مذهبی شیخ صفی‌الدین اردبیلی، بزرگ خاندان صفویه و اخلاقیات سخن بسیار است. آنچه مسلم است، از زمان شیخ صفی‌الدین اردبیلی که همزمان با ایلخانیان می‌زیسته تا زمان شاه اسماعیل، وضع مذهبی - سیاسی جامعه ایران در مرحله آشتی مذهبی تسنن و تشیع، آن هم در مسیری متمایل به تشیع قرار داشته است. همزمان با ورود مغولان به ایران بسیاری از مردم به تصوف روی آوردند و بعضی از اهل تصوف نیز به فعالیت‌های ظلم‌ستیزانه دست زدند. شیخ نجم‌الدین کبری از این افراد بود. (شوشتری، ۱۳۶۵ ش، ج ۱، ص ۷۴) مبارزه نجم‌الدین با مغولان، جهش اندیشه متصوفه او به سوی تشیع بود؛ زیرا مذهب تشیع بیش از هر مکتبی، پیروانش را به مبارزه با ظلم و تأسی به امام علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام دعوت می‌کند. پس از قتل شیخ نجم‌الدین کبری به دست مغولان، مکتب کبرویه در شرق ایران شکل گرفت.

آشتی و مصالحه تسنن و تشیع و گرایش تصوف به سوی تشیع هنگامی بارزتر می‌شود که صوفیان را در جلسه درس شیعیان و شیعیان را مرید صوفیان می‌یابیم. از جمله شیخ زاهد گیلانی از شاگردان جمال‌الدین جبللی، از مریدان شیخ نجم‌الدین کبری، بود و شیخ صفی‌الدین اردبیلی شاگرد شیخ زاهد گیلانی. شیخ زاهد گیلانی شیعی مذهب و نجم‌الدین کبری و شیخ صفی‌الدین اردبیلی اهل تسنن بودند.

برخی از مورخان خواجه علی، فرزند شیخ صدرالدین را اولین فرد شیعی از خاندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی می‌دانند. برخی نیز با اشاره به وساطت خواجه علی برای آزادی اسیران آسیای صغیر این مطلب را یادآور می‌گردند که تیمور آنان را در جنگ به اسارت درآورده بود و بسیاری از آنان از مریدان شیخ صفی‌الدین و اخلاف او بودند. همین موضوع موجبات نگرانی جهان‌شاه

قراقویونلو را فراهم آورد، ولی «جهانشاه شایسته نمی دانست که با قوای جنگی با مردی روحانی که از پیروان مذهب تشیع بود به نبرد برخیزد، مضافاً اینکه خود شیعه متعصبی بود.» (هینتس، ۱۳۶۲ ش. ص ۱۸)

دوران رهبری شیخ ابراهیم، فرزند خواجه علی، دوره‌ای توأم با آرامش بود، ولی شیخ جنید، فرزند شیخ ابراهیم، به امر سیاست نیز وارد شد و به همین دلیل روابط او با جهانشاه قراقویونلو به اختلاف انجامید، به گونه‌ای که سرانجام موجب پناهنده شدن شیخ جنید به آق‌قویونلوهای سنی مذهب و ایجاد رابطه خویشاوندی میان آن دو گشت. بدین سان، تا زمان شیخ حیدر، فرزند شیخ جنید، باورها و عملکرد آق‌قویونلوها، نشان‌دهنده روابط مسالمت‌آمیز و آشتی مذهبی آنان با مذهب تشیع است تا اینکه شیخ حیدر، کلاه دوازده ترک را به نشان دوازده امام شیعه اثناعشری، شعار رسمی مریدانش قرار داد و گامی به سوی تشیع و ورود در آن برداشت. (ترکمان، ۱۳۵۰ ش. ج ۱، ص ۱۹) اقدامات شیخ حیدر موجب تیرگی روابط او با آق‌قویونلوها گردید و یعقوب بیگ، سلطان سنی مذهب آق‌قویونلو، نسبت به شیخ حیدر که همسر خواهرش نیز بود و داعیه رهبری مذهبی و سیاسی داشت، بدگمان شد، او را به قتل رساند و خواهر و خواهرزادگانش را در فارس محبوس ساخت. (لامیجی، ۱۳۵۲ ش. ص ۱۰۲) چند سال بعد، رستم بیگ آق‌قویونلو در جنگ با شروانشاه سنی مذهب، صلاح دید از وجود فرزندان شیخ حیدر و پیروان آنان که مذهب تشیع داشتند، سود جوید. بدین سبب، حلیمه خاتون، همسر شیخ حیدر و فرزندان او را از زندان آزاد کرد. هر چند رفتار مصلحت‌جویانه رستم بیگ موجب مهاجرت گروهی از شیعیان به تبریز شد (کریلای تبریزی، ۱۳۴۹ ش. ج ۲، ص ۲۰۴)، ولی به زودی فرزندان شیخ حیدر، اسماعیل و ابراهیم، برای رهایی از استبداد مذهبی ناشی از حکومت آق‌قویونلو، در مشورت با عده‌ای از بزرگان و مریدانش به گیلان رهسپار شدند. صوفیان با مادر اسماعیل میرزا نیز مشورت کردند، او نیز «توجه به جانب گیلان را به صلاح وقت

انساب و اقرب یافت. (ترکمان، ۱۳۵۰ ش، ج ۱، ص ۲۵)

وضع مذهب در گیلان، از زمان سید علی کیا، که از سادات گیلان بود و مدتی نزد سید قوام‌الدین مرعشی تحصیل علوم دینی کرده بود، به سوی تشیع اثناعشری گرایش داشت. (مرعشی، ۱۳۶۳ ش، ص ۳۷۹) اقامت چندساله اسماعیل میرزا در لاهیجان، که یکی از پایگاه‌های مهم مذهب تشیع اثناعشری بود، آن هم در دورانی از زندگی که مرحله آمادگی برای پذیرش تربیت و تزکیه و پرورش روحی هر فرد است، مسلماً بر اسماعیل میرزا بیشترین اثر را داشته است. کارکیا علی نه تنها به درخواست‌های مکرر رستم بیک در مورد تحویل فرزندان حیدر وقعی نگذاشت، بلکه در نگهداری آنان سعی بسیار نمود. (غفاری قزوینی، ۱۳۴۳ ش، ص ۲۶۳)

مردم شیعه مذهب گیلان که از اقامت اسماعیل میرزا در لاهیجان باخبر شده بودند، نزد او آمدند. از جمله «میرنجم زرگر و میرحسین، ولد میرموسی و امیر جهانگیر رشتی که وکلای امیره اسحاق بودند، رفیق ایشان شده، متوجه لاهیجان شدند.» (روملو، ۱۳۵۷ ش، ج ۱۲، ص ۲۱) اسماعیل میرزا در لاهیجان، نزد شمس‌الدین لاهیجی علوم دینی و قرآن آموخت. (جهانگشای خاقان، بی‌تا، ص ۶۴) حضور اسماعیل میرزا در گیلان، موجب جلب و مهاجرت عده بی‌شماری از صوفیان و مریدان خاندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی به آن دیار شده بود. اسماعیل میرزا پس از چند سال تربیت و تعلیم تصمیم گرفت با خویشان و مریدان حرکت سیاسی و مذهبی خود را آغاز نماید.

شیعیان گیلان، اسماعیل میرزا را تا رسیدن به حکومت در تبریز همراهی کردند. همراهی شمس‌الدین لاهیجی و میرنجم زرگر با اسماعیل میرزا از زمان حرکت از گیلان تا جلوس او به تخت شاهی و سپس ادامه همراهی وی با سمت صدر و وکیل نفس نفیس همایونی، عالی‌ترین مقام‌های معنوی و مذهبی دوره صفویه، با حفظ سمت مربی‌گری شاهزادگان دربار (سفرنامه‌های ونیزیان، ۱۳۴۹ ش، ص

۳۸۳) نشان‌دهنده تلاش شیعیان برای استقرار مذهب تشیع در ایران است. اسماعیل میرزا، هدف خود را در رسیدن به قدرت، هدفی مذهبی اعلام کرد. طبق معمول، عده‌ای از اطرافیان اسماعیل از روی خیرخواهی یا تعصب سنی‌گری، به‌طور غیرمستقیم سعی کردند شاه را از این کار بازدارند و او را از واکنش مردم ترسانند؛ زیرا اکثریت مردم تبریز - مرکز اعلام رسمیت مذهب تشیع در ایران - مذهب تسنن داشتند، ولی شاه اسماعیل در تصمیم خود جدی بود. (ردملو، ۱۳۵۷ ش، ج ۱۲، ص ۸۶) مؤلف *عالم آرای صفوی* که تاریخ خود را در زمان اوج قدرت صفویان نگاشته است، با تعصب بیشتری از هدف و تصمیم شاه اسماعیل سخن می‌گوید و عمل او را تبیین شده از جانب خدا ذکر می‌کند و اینکه وقتی اطرافیان سعی کردند او را از خواندن خطبه به نام ائمه باز دارند و مطرح نمودند: اگر «مردم بگویند که ما پادشاه شیعه نمی‌خواهیم» چه باید کرد؟ شاه اسماعیل گفت: من مأمور به این کار شده‌ام و خوابی نقل کرد که امام علی علیه السلام به او گفته بود: «ای فرزند دغدغه به خاطر مرسان» و او را راهنمایی کرده و فرموده بودند: «و به این تدبیر بفرما، خطبه بخوانند.» (عالم آرای صفوی، ۱۳۶۳ ش، ص ۶۴)

روز جمعه (۹۰۷ هـ) شاه اسماعیل به مسجد جامع تبریز رفت. مولانا احمد اردبیلی، از اکابر شیعه بر منبر رفت تا رسمیت مذهب شیعه اثناعشری را اعلام نماید. «شاه خود بر فراز منبر رفت و شمشیر جهانگیری برهنه کرد.» (همان) صدای اعتراض مردم با دیدن شاه و حضور قزلباش مسلح در میان جمع، به سکوت تبدیل شد.

شاه اسماعیل دستور داد سکه به نام ائمه زدند. (خواندمیر، بی تا، ج ۴، ص ۴۶۸) با تغییر مذهب بیشتر مردم - که در مرحله اول این تغییر در تبریز صورت گرفت - و علنی و رسمی شدن مذهب تشیع، نیاز شیعیان به دانستن و عمل کردن به قواعد و احکام فقهی مذهب شیعه، اولین ضرورت بود. قاضی نصرالله زیتونی با ارائه جلد اول کتاب *قواعد الاحکام فی معرفة الحلال والحرام*، تألیف علامه شیخ جمال‌الدین

مطهر حلی که درباره احکام فقهی شیعه بود، این مشکل را حل نمود و آن «اساس تعالیم شیعه قرار گرفت.» (شیبانی، ۱۳۶۴، ش، ص ۹۱) کتاب مذکور که به عربی نوشته شده بود، تنها کتاب موجود در قواعد و احکام فقهی شیعه در تبریز بود که پس از جست‌وجوی بسیار به دست آمد. بدین ترتیب، با پیشرفت‌های سیاسی شاه اسماعیل صفوی، مذهب شیعه اثناعشری در سرتاسر ایران رسمیت یافت.

نتیجه

تمایل و گرایش به تشیع در مسیر تاریخ ایران، سیری صعودی، اما بسیار کند داشته است. شیعیان در ایران راه طولانی و ناهمواری را برای به رسمیت شناختن مذهب‌شان پیموده‌اند. آنان در جامعه‌ای می‌زیستند که مذهب غالب مردم آن تسنن بود.

تسلط حکومت آل‌بویه شیعه مذهب در قرن چهارم هجری بر دستگاه خلافت و اعمال سیاست تساهل و تسامح مذهبی، زمینه‌های رشد شیعیان را فراهم ساخت. همکاری غزنویان و سلجوقیان با خلفای عباسی موجب بروز مجدد تعصبات مذهبی گردید و شیعیان ایران دگربار تقیه را پیش گرفتند. اما افزایش جمعیت شیعیان خلفای عباسی و سلاطین ایرانی را وادار به اعمال رفتارهای ملایم و سازشکارانه با آنان کرد.

پس از حمله مغول به ایران و سقوط خلافت عباسی، مسلمانان اعم از شیعه و سنی در جهت تثبیت اسلام، تلاش‌های بسیاری انجام دادند. این امر موجب گردید تا شیعیان در دوره‌هایی از حکومت ایلخانان در جایگاهی برتر از اهل تسنن قرار گیرند.

سرانجام اخلاف صفی‌الدین اردبیلی با قبول تشیع و استفاده از نیروی نظامی و بهره‌گیری از حمایت‌های حکومت شیعه مذهب آل‌کیای گیلان، فرصتی یافتند تا مذهب تشیع را در ایران رسمی اعلام نمایند.

منابع

۱. قرآن مجید.
۲. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ۱۳۹۹ هـ / ۱۹۷۹ م بیروت، دارصادر.
۳. ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن، *تاریخ طبرستان*، ۱۳۶۶ ش، تصحیح عباس اقبال، به اهتمام محمد رضائی، تهران، کتابخانه خاور.
۴. ابن بطوطه، *سفرنامه*، ۱۳۷۰ ش، ترجمه محمد علی موحد، تهران، آگاه.
۵. ابن خلدون، عبدالرحمان، *العبر و دیوان المبتدا و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر و من عاصروهم من ذوی السلطان الاکبر (تاریخ ابن خلدون)*، ۱۳۷۰ ش، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۶. ابن سراج الدین، منہاج‌الدین عثمان، *طبقات ناصری*، ۱۳۴۳ ش، تصحیح و مقابله و تحشیه و تعلیقات عبدالحی حبیبی، افغانستان، انجمن تاریخ افغانستان، مطبعة دولتی کابل.
۷. ابن طقطقی، محمد بن علی، *تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولت‌های اسلامی*، ۱۳۴۳ ش، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، علمی و فرهنگی.
۸. ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل، *المختصر فی اخبار البشر*، بی‌تا، مصر، مطبعة الحسینیه المصریه.
۹. اصفهانی، ابوالفرج، *مقاتل الطالبیین*، ۱۳۴۹ ش، ترجمه هاشم رسولی محلاتی، مقدمه و تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، نشر صدوق.
۱۰. امین، محسن، *اعیان الشیعه*، ۱۴۰۳ هـ / ۱۹۳۸ م، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
۱۱. انتشارات خوارزمی، *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران (شش سفرنامه)*، ۱۳۴۹ ش، ترجمه منوچهر امیری، تهران، خوارزمی.
۱۲. بناکتی، *تاریخ بناکتی: روضة اولی الالباب فی معرفة التواریخ والانساب*، ۱۳۴۸ ش، به کوشش جعفر شعار، تهران، انجمن آثار ملی.
۱۳. بوسه، هریرت، *تشکیلات دیوان اسلامی (بر مبنای اسناد دوران آق قویونلو و قراقویونلو و صفوی)*، ۱۳۷۶ ش، ترجمه غلامرضا ورهرام، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۴. بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، *تاریخ بیهقی*، ۱۳۶۲ ش، به اهتمام غنی و فیاض، تهران، خواجه.
۱۵. ترکمان، اسکندر بیک، *تاریخ عالم آرای عباسی*، ۱۳۵۰ ش، تهران، امیرکبیر.
۱۶. ثابتی، علی مؤید، *تاریخ نیشابور*، بی‌تا، تهران، انجمن آثار ملی.
۱۷. جونبی، علاء‌الدین عظاملک بن بهاء‌الدین محمد بن محمد، *تاریخ جهانگشای*، ۱۳۳۵ هـ / ۱۹۳۷ م، به سعی و تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، هلاند، لیدن، مطبعة بریل.

۱۸. حافظ ابرو، (شهاب‌الدین عبدالله لطف‌الله بن عبدالرشید خوافی) *زبدة التواریخ*، ۱۳۷۲ ش، مقدمه و تصحیح و تعلیقات کمال حاج سید جوادی، تهران، نشر نی.
۱۹. حسینی القمی، قاضی احمد بن شرف‌الدین، *خلاصة التواریخ*، ۱۳۵۹ ش، تصحیح احسان اشراقی، تهران، دانشگاه تهران.
۲۰. حسینی الواسطی الزبیدی الحنفی، مرتضی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۴ م، دراسته و تحقیق، علی شبیری، بیروت، دارالفکر.
۲۱. خوافی، فصیح احمد بن جلال‌الدین محمد، *مجمعل فصیحی*، ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ ش، به تصحیح و تحشیه محمد فرخ، مشهد، کتابفروشی باستان.
۲۲. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسین، *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، بی‌تا، تهران، خیام.
۲۳. _____، *دستور الوزراء*، ۱۳۵۵ ش، تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران، اقبال.
۲۴. خوانساری اصفهانی، محمدباقر، *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*، ۱۳۵۶ ش، تهران، کتاب فروشی اسلامیة.
۲۵. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، *اخبار الطوال*، ۱۳۸۰ ش، ترجمه محمد مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی.
۲۶. راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، *راحة الصدور و آية السورور: در تاریخ آل سلجوق*، ۱۳۶۴ ش، به سعی و تصحیح محمد اقبال، حواشی و فهارس مجتبی مینوی، تهران، امیرکبیر.
۲۷. روملو، حسن بیک، *احسن التواریخ*، ۱۳۵۷ ش، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، بابک.
۲۸. زمجی اسفزاری، معین‌الدین محمد، *روضات الجنات فی مدینة هرات*، ۱۳۳۹ ش، تصحیح و حواشی و تعلیقات محمد کاظم امام، تهران، دانشگاه تهران.
۲۹. سمرقندی، عبدالرزاق، *مطلع السعدین و مجمع البحرین*، ۱۳۶۵ هـ / ۱۹۴۶ م، تصحیح محمد شفیع، لاهور، بی‌تا.
۳۰. شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد، *مجمع الانساب*، ۱۳۶۳ ش، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر.
۳۱. شوشتری، نورالله، *مجالس المؤمنین*، ۱۳۶۵ ش، تهران، کتابفروشی اسلامیة.
۳۲. شبانی مجیر، نظام‌الدین، *تشکیل شاهنشاهی صفویه*، ۱۳۶۴ ش، تهران، دانشگاه تهران.
۳۳. شیرازی، فضل‌الله بن عبدالله، *تاریخ وصاف الحضرة*، بی‌تا، بمبئی، جانی محمد مهدی اصفهانی.
۳۴. صاحبی نخجوانی، هندوشاه بن سنجر بن عبدالله، *تجارب السلف*، ۱۳۴۴ ش، تصحیح عباس

- اقبال، تهران، کتابخانه طهوری.
۳۵. طباطبائی، محمد حسین، *تفسیر المیزان*، ۱۳۶۳ ش، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، تهران، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی با همکاری مرکز نشر فرهنگی رجاء.
۳۶. طبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن، *تفسیر مجمع البیان*، ۱۳۵۸ ش، ترجمه علی صحت، مصحح: رضا ستوده، تهران، مؤسسه انتشارات فراهانی.
۳۷. طبری، ابی جعفر محمد بن جریر، *تاریخ الطبری: تاریخ الامم والملوک*، بی تا، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارسودان.
۳۸. طوسی (شیخ الطایفه)، ابی جعفر بن الحسن بن علی، *اختیار معرفة الرجال*، ۱۳۴۸ ش، معروف به *رجال الکشی*، تصحیح حسن المصطفوی، مشهد، مرکز تحقیقات و مطالعات دانشکده الهیات و معارف اسلامی.
۳۹. طهرانی، ابوبکر، کتاب *دیار بکر*، ۱۳۵۶ ش، تصحیح و اهتمام نجاتی لوغال فاروق سومر، مقدمه و حواشی فاروق سومر، تهران، کتابخانه طهوری.
۴۰. غفاری قزوینی، احمد، *تاریخ جهان آرا*، ۱۳۴۳ ش، از روی نسخه عکسی استانبول، با مقابله و نسخه محشی علامه قزوینی، تهران، کتاب فروشی حافظ.
۴۱. فولادوند، محمد مهدی، *ترجمه قرآن مجید*، بی تا، قم، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، دارالقرآن.
۴۲. قاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد، *تاریخ اولجایتو*، ۱۳۴۸ ش، به اهتمام مهین همبلی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۴۳. قزوینی رازی، نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل، *نقض: بعضی مثالب النواصب فی نقض بعضی فضائح الروافض*، ۱۳۵۸ ش، تصحیح جلال الدین محدث، تهران، انجمن آثار ملی.
۴۴. کاتب، احمد بن حسین بن علی، *تاریخ جدید یزد*، ۱۳۵۷ ش، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر.
۴۵. کریلایی تبریزی، حافظ حسین، *روضات الجنان و جنات الجنان*، ۱۳۴۹ ش، با مقدمه و تکمله و تصحیح و تعلیق جعفر سلطان القرایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۴۶. گردیزی، ابوسعید عبدالرحی بن الضحاک بن محمد، *زین الاخبار*، ۱۳۴۷ ش، مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالرحی حبیبی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۴۷. لاهیجی، علی بن شمس الدین بن حاجی حسین، *تاریخ خانی*، ۱۳۵۲ ش، تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۴۸. مدرس تبریزی، محمد علی، *ریحانة الادب*، ۱۳۶۹ ق / ۱۳۲۸ ش، تهران، چاپخانه شرکت سهامی.

۴۹. مرعشی، ظهیرالدین، *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، ۱۳۶۳ ش، به اهتمام برنهارد دارن، مقدمه یعقوب آژند، تهران: دنیا.
۵۰. مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی بکر بن احمد بن نصر، *تاریخ گزیده*، ۱۳۶۴ ش، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
۵۱. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ۱۳۶۰ ش، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۵۲. مشکویه رازی، ابوعلی، *تجارب الامم*، ۱۳۷۶ ش، ترجمه علینقی منزوی، تهران: توس.
۵۳. مطلبی الدوری، عبدالعزیز و عبدالجبار، *اخبار الدولة العباسیه*، ۱۹۷۱ م، بیروت: دارصادر.
۵۴. مغنیه، محمدجواد، *الشیعة والحاکمون*، ۱۴۰۵ ش، بیروت، منشورات الرضی زاهدی.
۵۵. مقدسی، مطهر بن طاهر، *البلد و التاریخ*، ۱۹۱۹ م، پاریس، خواجه ارنست.
۵۶. (مؤلف: گمنام)، *جهانگشای خاقان (تاریخ شاه اسماعیل)*، ۱۳۶۴ ش / ۱۹۸۶ م، نقد و پیوست‌ها الله دتا مضطر، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
۵۷. (مؤلف: گمنام) *عالم آرای صفوی*، ۱۳۶۳ ش، به کوشش بدالله شکری، تهران: اطلاعات.
۵۸. (مؤلف: گمنام) *مجمل التواریخ و القصص*، ۱۳۱۸ ش، تصحیح ملک الشعراى بهار، به همت محمد رضائی، تهران: چاپخانه خاور.
۵۹. میرجعفری، حسین، *تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان*، ۱۳۵۷ ش، اصفهان، دانشگاه اصفهان.
۶۰. میرخواند، محمد بن برهان‌الدین خواند شاه، *تاریخ روضة الصفا*، ۱۳۳۹ ش، تهران: مرکزی - خیام - بیروز.
۶۱. ناصری داودی، عبدالمجید، *تشعب در خراسان عهد تیموریان*، ۱۳۷۸ ش، مشهد، آستان قدس رضوی.
۶۲. هینتس، والتر، *دولت ملی در ایران، حکومت آق قویونلوها و ظهور دولت صفوی*، ۱۳۶۲ ش، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.

63. The Cambridge History of Iran, The Period From the Arab invasion to the Saljuqs, edited by R.N.Frye, Cambridge Univesity Press, 1975, V4.